

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۶۹

تاریخ: سه‌شنبه ۱۴۰۲/۱۲/۰۸

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

المقصد الأول : فى الأوامر

۱-۱- ماده امر

۱-۱-۱- معانى لفظ امر

بحث دربارهٔ مادهٔ الامر بود. به مناسبت این بحث، یک مسئله‌ای را وارد شدیم تحت عنوان انواع و اقسام مواردی که چند معنی برای یک کلمه شمرده می‌شود. تأکید می‌کنم این بحث جاهای زیادی به کار می‌آید غیر از مادهٔ الامر نیز. بنابراین توجه ویژه بشود.

یک صورت این بود که آنچه گفته می‌شود، دواعی استعمال متکلم لفظ در معنی است بدون این که معنی متعدد بشود. اشاره کردیم که برخی از استوانه‌های ادب در این جا، تعبیر قشنگی نیست، ولی گویا است، می‌شود گفت کم آوردند. آمدند معنی را با داعی اشتباه گرفتند. رسیدند به صیغهٔ امر، گفتند مثلاً هشت معنی دارد. رسیدند به همزه که از حروف است، گفتند این قدر معنی دارد. در او، در قد، در ربّ و هکذا. در حالی که این‌ها انگیزه‌های متکلم از استعمال است نه معنی. صیغهٔ امر برای طلب است. این طلب هست که گاهی طلب الفهم است، گاهی نه طلب الفهم نیست. مثالش را زدیم در همزه جلسهٔ سابق. این که می‌گوییم دقیق است، مثلاً ابن هشام یک‌جایی در مغنی‌اش، حس کرده این‌ها معنی نیست؛ اما یک‌جایی هم حس نکرده. شمرده و رد شده [است].

این‌ها بحث‌های گذشته بود؛ اما نکتهٔ جدیدی که امروز می‌خواهیم وارد شویم، یک گونه‌ای از همین تعدد معنی است که از آن اقسام گذشته شاید نباشد؛ البته ممکن است آخر کار بگوییم چرا این گونه جدید نیست و آن عمدتاً در حروف است. حروف جاره. همهٔ تان بلد هستید برای حروف جاره گاه معانی زیادی شمرده شده. برای

لام ابن هشام بیش از بیست معنی می‌شمرد؛ برای باء جاره چهارده معنی، برای من اگر اشتباه نکنم پانزده معنی. بعضاً هم در خود آن‌جا کمتر می‌گوید؛ ولی بعداً در باب‌های دیگر اضافه می‌کند. سؤالی که هست این است که این‌ها چیستند؟ مثلاً می‌گوییم باء برای الصاق. مررت بزید، فامسحوا برؤوسکم. الصاق. یک‌جای دیگر می‌گوییم باء برای استعانت. کتبت بالقلم. یک‌جا می‌گوییم سببیت. فبظلم من الذین هادوا تا آخر آیه. سؤال این است آیا واقعاً این‌ها معنای باء هست یا مورد استعمال است؟ تعبیری که در سلسیل ما داریم. مثلاً در کتبت بالقلم می‌گوییم لیان الاستعانه؛ چون آلت کتابت است و انسان در کتابت از قلم کمک می‌گیرد؛ ولی اگر بود مثلاً مررت بالقلم، کسی می‌گفت استعانت؟ نمی‌گفت. آن‌جا می‌گفتیم یک چیز دیگر است یا اصلاً غلط است این عبارت. این اندیشه برای بعضی‌ها پیدا شده که این‌ها مورد استعمال باء هست. یعنی قبلش را نگاه می‌کنند، بعدش را نگاه می‌کنند، بعد باء را معنی می‌کنند. جالب هم این است شما اگر همین‌طور یک کسی بگوید (ب) به چه معنی است؟ می‌گویید معنی ندارد. ب. یک مثال بزن تا من بگویم به چه معنی است. اگر بگوید کتبت بالقلم، می‌گویید استعانت. اگر بگوید فبظلم من الذین هادوا، می‌گویید سببیت. اگر بگوید مررت بزید، می‌گویید الصاق؛ لذا باء، حالا دارم روی باء تأکید می‌کنم، بقیه هم همین‌طور است، باء به معنای استعانت، سببیت، الصاق نیست. باید بیاید در جمله، مورد استعمال تا معنی بدهد؛ ولی زید نه. یک کسی بگوید زید یعنی چه؟ می‌گویید مثلاً زید بن فلان، زید بن فلان، زید بن فلان. یا یک کسی بگوید ضَرَبَ یعنی چه؟ می‌گوییم ضَرَبَ یعنی زد. حالا ممکن است بگوید یک معنای دیگر هم دارد، می‌گوییم آن دیگر مجاز است. پس تفاوتی که مثل حروف جاره دارد با بقیه کلمات، این است که در مورد معنی می‌دهد. قبلش، بعدش باید بیاید تا باء معنای خودش را بدهد.

این‌جا ممکن است کسی بگوید که این‌ها از معنای باء نیست. از معنای حروف جاره نیست. فکر نکنید ما داریم در عالم فرض صحبت می‌کنیم. بعضی‌ها گفتند. یادتان باشد قبلاً در معنای حروف، این نظر را آوردیم که بعضی‌ها می‌گویند حروف علائم. مثل علامت رفع، علامت نصب، علامت جر. رفع علامت فاعلیت است؛ ولی معنایش فاعلیت نیست. نصب علامت مفعول بودن است؛ ولی خودش که معنی ندارد. گفتند حروف هم علائم است؛ ولی ما قبلاً گفتیم ولو حروف تا در مورد نیابند، معنایشان متعین نمی‌شود. قبول. قبول؛ اما وقتی در مورد قرار می‌گیرند، خودشان افاده این معنی را می‌کنند. یعنی کتبتُ بالقلم، آنی که آلیت را می‌رساند، باء هست و لذا شما بگو کتبتُ القلم، هیچ. مررتُ زید، هیچ. چه زمانی هست که معلوم می‌شود ابزار نوشتن شما قلم بوده؟ وقتی باء بیاید. چه زمانی معلوم است شما کنار زید حرکت کرده‌اید؟ وقتی باء بیاید. لذا در آن روایت شریف امام صادق فرمودند که فامسحوا برؤوسکم، ما تبعیض را و بخشی از سر را با باء می‌فهمیم و لذا بعضی‌ها گفتند باء به معنای

من است. تبعیض؛ ولی خب فرمایش امام علیه السلام در آنجا منافات با الصاق ندارد. دیگر آن جای خودش باید بحث بشود. در هر صورت غیر از معنی و داعی استعمال، ما مورد استعمال داریم. من تأکید می‌کنم با داعی اشتباه نشود. داعی معنی نمی‌دهد به کلمه. صد داعی ممکن است شما داشته باشید با گفتن (من دیشب نماز شب خواندم). مثالش را زدیم جلسه گذشته؛ اما در مورد استعمال باء معنی می‌دهد. منتها باید در مورد بیاید تا معنایش متعین بشود. دقت کنید این دو با هم فرق می‌کنند. معمولاً این‌ها هم در ادبیات نیامده. یعنی شما فضلاً نخواندید در هیچ کتابی؛ البته اگر سلسبیل را دیده باشید، آنجا بحث شده. من می‌خواهم عرض کنم این مورد را یعنی جایی که کلمه معنای متعدد می‌دهد و باید مورد استعمال بشود تا معنای متعدد بدهد، این را متوجه باشید که از همان قسم اول ما می‌گیریم. قسم اول کدام بود؟ تمام آنچه که ذکر می‌شود، معنای کلمه است. شماره یک این بود دیگر. کل ما ذکر من المفاهیم کان معنی حقیقیاً برای کلمه. البته منافات ندارد که بعضی‌هایش حقیقی باشد، بعضی‌هایش مجازی باشد؛ اما بگویید مورد استعمال، آن هم مثال بزنید به حروف جاره و بگویید که این‌ها مثلاً یک چیزی غیر از تعدد معنی است، اشتباه است.

این هم راجع به این مطلب؛ البته همان‌طور که اشاره کردم، بعضی‌ها مخالف هستند. گفتند حروف علائم هست؛ ولی ما قبلاً بحث کردیم. اگر احیاناً بزرگواری دوست دارد بحث را یک‌بار دیگر ببیند یا قبلاً ندیده، در فهرست درس‌ها نگاه کند. احتمالاً سال قبل نه، سال تحصیلی اسبق ما راجع به این مسئله صحبت کردیم.

فقط یک چیز هست. این هم دوست دارم دقت کنید و آن این است که اگر ما می‌گوییم مثل حروف جاره لها معانی متعدده، معنایش این نیست که هرچه گفتند قبول کنیم. دقت کنید. مثلاً در مورد حروف جاره چهارده معنی گفتند. یک معنی هم گفتند. این وسط چندتا هم دیگر گفتند. ببینید یک اختلافی است که بین نحو بصره و نحو کوفه. معمولاً در نحو بصره عالمان نحو بصره معانی حروف جاره را متعدد نمی‌کنند. تا بتوانند یک معنی، دو معنی، سه معنای مادر حفظ می‌کنند. بقیه را برمی‌گردانند به همین یکی دو سه معنی؛ اما مثل نحو کوفه نه. هی شماره می‌زند. مغنی را اگر شما علاقه‌مند باشید نگاه کنید که من توصیه می‌کنم شما را به مطالعه مغنی یک‌بار دیگر، او نحوش نحو کوفه است و لذا معانی را زیاد می‌کند. نحو بصره نه. نحو بصره محدود می‌کند و چه کار می‌کند؟ معمولاً یک معنایی در فعل می‌ریزد یا شبه فعل که با آن حرف بسازد. مثال می‌زنم برایتان. در قرآن داریم لأصلبنکم فی جزوع النخل. فرعون به اصحاب موسی علی نبینا و آله و علیه الصلاة والسلام گفت من شما را دار می‌زنم. قاعدتاً بایست می‌گفت لأصلبنکم علی جذوع النخل. بر شاخه‌های نخل خرما شما را آویزان می‌کنم. دار

می‌زنم. بر شاخه‌ها؛ ولی دارد در شاخه‌ها. این‌جا نحو کوفه می‌گوید اشکال ندارد. یک معنی برای فی درست می‌کنیم به نام علی که ابن‌هشام دارد. یکی از معانی فی، علی است. فی جذوع النخل یعنی علی جذوع النخل؛ اما نحو بصره می‌گوید شما فی را از معنای مادرش تا می‌توانید خارج نکنید. معنای مادر در فی ظرفیت است. اتفاقاً این‌جا لطف آیه در ظرفیت است و شاید آیه با همین عنایت، فی آورده. حالا عین کلام فرعون که نبوده. می‌خواهد بگوید شما را به تنه درخت می‌دوزم. اصلاً می‌کنم شما را لای شاخه‌های درخت و تنه درخت. بچسبید. نه این‌که آویزان باشید. داخل در تنه درخت باشید. گویا تنه درخت ظرف است، این‌ها مظروف هستند و این‌جا فی به کار رفته است. در لأصلبنکم، تضمین شده معنای داخل کردن و دوختن و فرو بردن. باب تضمین. بابی که فضلا کمتر می‌خوانند. در این شرح التصریح علی التوضیح من دیدم باب تضمین را خوب توضیح داده. دیگران نه. شاید هم البته بهتر از او هم کسانی باشند که ما ندیدیم توضیح داده باشند. در یک‌جا ابن‌هشام می‌گوید که راجع به قارون، می‌گوید فخرج علی قومه فی زینته. خارج شد قارون بر قومه فی زینته. می‌گوید فی معنی که ندارد. فی این‌جا معنای مع می‌دهد. پس یکی از معانی فی، می‌شود مع و لذا معنای فی را می‌شمارد متعدد. فخرج علی قومه مع زینته؛ اما نحو بصره می‌گوید نه. دست به معنای فی زن. فی معنای ظرفیت می‌دهد؛ ولی چقدر لطیف است. گویا خداوند می‌خواهد بفرماید قارون فرو رفته بود در زینت. یک‌دفعه یک کسی یک لباس شیکی می‌پوشد می‌آید بیرون، این مع زینته؛ اما یک‌دفعه ماشین و اسکورت و محافظ و زینت‌های... اصلاً فرورفته. پیدا نیست؛ لذا در خرج فرورفتگی تضمین شده. فخرج یعنی خارج شد فرورفته در زینت. به آن گفته می‌شود تضمین. قصه‌های قشنگی این‌جا هست. ادبیات. حالا مناسب شد به شما بگویم. معمولاً فضلالی حوزه، فلسفه ادبیات نمی‌خوانند. فلسفه لغت نمی‌خوانند مگر کسی خودش کار بکند یا یک استادی تحریکش بکند.

به هر صورت پس این‌طور شد مورد استعمال از معانی به شما می‌رود و اگر یک کلمه‌ای ده مورد استعمال هم داشته باشد که با هم فرق بکند، می‌گوید معانی متعدد است و این قسم جدیدی نیست. این همان قسم اول است که شماره یک زدیم؛ منتها آیا ما هر تعدد معنی را به خاطر مورد استعمال می‌پذیریم؟ نه. ممکن است بعضی موارد به بعضی برگردانیم که نحو بصره این را می‌گوید و لذا جالب است آقای سیبویه که متعلق به بصره است ولو شیرازی است، ولی نحوش نحو بصره است، می‌گوید باء یک معنی دارد. الصاق؛ در حالی که مثل ابن‌هشام تا چهارده معنی می‌شمرد. تازه این مقدار که رسیده. یعنی این شماره‌ها حصر نیست. این شماره‌ها نشانه رسیدن است.

بحث خوبی باز شد انصافاً. ببندیم آن را. مواردی که برای کلمه‌ای چند معنی شمرده می‌شود، اقسامی دارد. یک دو سه چهار پنج. تا پنج معنی ما دارم نگاه می‌کنم تا پنج معنی ما شمرديم. دیگر از روی برگه اگر هم باز شک دارید نگاه کنید. نمی‌دانم یک مورد هم گفتیم یا نه. تمام معنایی که ذکر می‌شود، بعضی‌اش حقیقت است، بعضی‌اش مجاز است. این دو برگه نیامده بود شماره‌اش. این را هم اضافه کنید و گرنه بعد برگه را نگاه می‌کنید می‌بینید چهارتا است. ما بعداً اصلاح کردیم. اگر مجدداً برگه را از روی سایت بردارید، با شماره پنج برخورد می‌کنید.

یک دارم نگاه می‌کنم چیزی از بحث ماده‌ امر نماند؛ ولی هنوز چند بحث مانده. برگردیم به معنای امر. این که می‌گویم برگردیم چون این تعدد و گونه‌ها یک بحث مخصوص به ماده‌ امر نبود. یک چیز جدیدی بود که آشنا شدید. برگردیم به ماده‌ امر.

نسبت به ماده‌ امر قبلاً هم گفتیم، معانی متعددی گفته شده. آقای آخوند طبق شمارشی که من شمردم، هفت معنی شمرده. در حالی که در بعضی از متون تا بیست و دو معنی دیده شده. این حالا دیگر باید کار کرد. نکته‌ای که دیدید، ملاحظه کردید، ارجاع این معانی بعضها الی بعض بود. به طوری که آقای آخوند بعد از شمردن هفت معنی، فرمود این‌ها به دو معنی برمی‌گردد. صاحب فصول هم به دو معنی برگردانده. منتها اختلاف دارند صاحب فصول با آقای آخوند. این‌ها را نگاه کنید. بحث‌های پرثمری نیست که معطل بشویم. حتی برخی‌ها تلاش کردند معانی ماده‌ امر را به یک معنی برگردانند. این را من عنایت دارم توضیح بدهم. مرحوم آقای نائینی عبارتی دارد می‌فرماید که ممکن است بگوییم ماده‌ امر، امر، یا امر، امر همه‌اش به معنای طلب می‌آید. یعنی چه شما بگویی امر، چه بگویی طلب. چه بگویی یا امر، إن الله یا امرکم أن تؤدوا، چه بگویی إن الله یطلب منکم؛ البته طبیعتاً قدری ممکن است تغییر کند. أن تؤدوا الأمانات الی اهلها. پس معنای طلب، می‌دهد. یعنی ایشان می‌خواهد بگوید به شیء هم برنگردانید. به شأن هم که صاحب فصول دارد برنگردانید. همه برگردد به طلب. من یک لحظه اشتباه کردم. حرف آقای نائینی را؛ چون از بیرون گفتم اصلاح می‌کنم. جناب نائینی می‌فرماید معنای امر یعنی شیء له الأهمية و طلب هم به همین معنی برمی‌گردد. پس اصلاح کنیم إن الأمر. عین عبارت ایشان این است، بمعنی الطلب أيضا من مصادیق هذا المعنى الواحد. قبلش گفته الواقعة التي لها أهمية في الجملة. امر مساوی با مرادف با كل واقعة لها أهمية في الجملة. في الجملة یعنی ولو اهمیت نسبی. پس هر واقعه‌ای را ما امر نمی‌گوییم. حالا من این ساعت را از این جا بردارم، بگذارم آن کنار. خب این یک واقعه است دیگر. ساعت را از این جا گذاشتیم آن جا.

این اهمیت ندارد؛ اما اگر یک پدیده دارای اهمیت رخ بدهد، الان که داریم درس می‌دهیم و داریم با شما صحبت می‌کنیم، نزدیک ۴۸ ساعت در قم دارد برف می‌آید. هنوز هم بنا است بیاید. این یک چیزی است که اهمیت دارد. مهم است. کم سابقه است؛ ولو نسبی. این را عرب می‌گوید امر. حتی امر که استعمال می‌شود در طلب، به معنای واقعه است و لذا عبارتش این است بعد از این که می‌گوید معنای امر واحد است، آن هم همان واقعه، می‌گوید إن الأمر بمعنى الطلب أيضاً از مصادیق هذا المعنى الواحد. می‌گوییم خب طلب کجایش واقعه‌ای که اهمیت دارد است؟ می‌گوید دارد. فانه أيضاً من الأمور التي لها أهمية و لذا علم مخالفت را با آقای صاحب فصول، با آقای آخوند، با دیگران بالا می‌برد. می‌فرماید فلا يكون للفظ الأمر الا معنى واحد و همه معانی دیگر برمی‌گردد به این معنی. یندرج فيه كل المعانى. می‌دانید که اگر این طور بشود، آقای نائینی باید جامع درست کند. این دیگر به تعبیری روی شاخش است؛ چون وقتی شما می‌گوید معنی متعدد است، ببخشید واحد است، ولو تعینات مختلف دارد، می‌گویند آن جامعش چیست. می‌فرماید که من قبول دارم جامع سخت است. یعنی شما تمام استعمالات امر را جمع کنید. صدتا، دویست تا، سیصدتا و همه را بگویید اشاره به یک معنای جامع دارد، الواقعة التي لها أهمية. قدری سخت است ولی شدنی است. وجداناً می‌دانیم شدنی است. می‌گوییم ثمره تلاش شما چیست آقای نائینی؟ می‌گوید ثمره خیلی معلوم است. بنا بر فرمایش آقای آخوند می‌شود مشترک لفظی ولو بین دو معنی. بنا بر نظر صاحب فصول می‌شود مشترک لفظی ولو بین دو معنی؛ ولی بنا بر نظر من می‌شود مشترک معنوی. این هم نظر آقای نائینی.

می‌خواهید یک داوری نسبت به این رفتار داشته باشیم و این قسمت را ببندیم. باز هم دقت کنید ببینید این بحث‌ها، درست است در یک مورد خاصی دارد پیاده می‌شود، ولی اختصاص به مورد خاص ندارد. الان وقتی ما نقد سلوک آقای نائینی را در مسئله مطرح کنیم، متوجه می‌شوید که چقدر سلیقه‌ها فرق می‌کند. چقدر روش‌ها فرق می‌کند.

ببینید حضرات. آقای نائینی برای بیان مطلبشان اولاً استدلال ندارند. کف کف حق ما به عنوان مخاطب آقای نائینی این است که از ایشان استدلال ببینیم. این که دیگر حق ما است و کسی که مدعایی دارد باید استدلال بیاورد. تکلیفش این است که استدلال بیاورد. شما استدلال نمی‌بینید. مگر این که آقای نائینی بگوید وقتی من می‌گویم مسئله وجدانی است، دیگر برای مسئله وجدانی که استدلال نمی‌آورند. معنایش این است که تو هم فکر کن، همین را می‌رسی و اگر نرسی، شوخی کنم بی‌وجدان هستی. نه. این قدرها هم وجدانی نیست؛ اما من می‌خواهم،

یک عرض دیگری دارم. فضلا دقت کنید. چون می‌گویم این‌ها چیزهایی نیست که در کتاب‌های دیگر، جلسات دیگر، گفته باشند. دیده باشید. حالا عرض می‌کنم. ولو رگه‌هایش هست. حتماً هست.

در مسائل لغت و پیرالغت و فلسفه لغت، آنچه جواب می‌دهد تتبع است یا کلمات ارباب لغت است. آن‌هایی که خبیر قضیه هستند. اهل خبره هستند. نه استدلال عقلی و مشی ریاضی و صغری کبرایی. آقای نائینی وقتی می‌خواهند بگویند امر یک معنی دارد ولو بگویند ممکن آن یقال، ولی می‌خواهند بگویند دیگر. وقتی می‌خواهند حتی در حد امکان بگویند، باید از راه خودش وارد بشوند. مثل این که شما یک مسئله تجربی را بخواهید با فلسفه حل کنید یا یک مسئله فلسفی را بخواهید در آزمایشگاه با ادوات آزمایشگاه حل کنید. می‌گویند اشتباه است. هر مسئله‌ای ابزار خودش را دارد. شما وقتی می‌خواهید بگویید امر یک معنی دارد، دو معنی دارد، پنج معنی دارد، مشترک لفظی است، مشترک معنوی است، با ممکن آن یقال و وجدانی هست و این‌ها نمی‌توانید حل کنید. باید ببینید در خارج استعمالات خارج شما را تأیید می‌کند یا نمی‌کند. چرا ما می‌گوییم اسد در معنای رجل شجاع، مجاز است، در آن فلان چیز حقیقت است؟ چون پشتوانه‌ای از بیرون دارد. بعضاً هم که از لغت کمک می‌گیریم. ارباب لغت درست است که معصوم نیستند؛ ولی به هر حال اهل خبره هستند و ما در هر دانشی به اهل خبره آن دانش مراجعه می‌کنیم. شما باید اگر معنای امر را تعیین کنید، تعدادش را مشخص کنید، مشترک لفظی و معنوی، در حجره و نشستن و ادعای وجدان فایده ندارد. باید بروید لغت را نگاه کنید. می‌رویم لغت را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم ابن فارس... ابن فارس می‌داند اصرار دارد معانی را به هم برگرداند. تا جایی که مثل کلمه عین که زبیدی تا صد و خورده‌ای معنی می‌شمارد، ابن فارس تا سی و خورده‌ای می‌شمارد، می‌گوید یک معنی دارد. می‌گوییم این همه گفتند، می‌گوید این‌ها همه برمی‌گردد به همان معنای واحد. همچون شخصیت در امر، همزه، میم، راء، البته با تلفظات مختلفش مثل امر، امر، این‌ها تا پنج معنی می‌شمرد. می‌گوید اصولاً خمسة. این اصول وقتی می‌گوید یعنی به هم بر نمی‌گردد. یک وقت می‌گوید اصل واحد، یک بار می‌گوید اصلان، یک بار می‌گوید اصول. اصول خمسة. آن وقت شما به چه بیانی می‌گویید که واحد است؟ تا آخر. و جالب این است که آقای نائینی از یک طرف می‌فرماید تصور جامع سخت است، از آن‌ور می‌گوید مسئله وجدانی است. اگر در مسئله امر وجدان حضور... وجدان یعنی فطرت. گاهی بعضی می‌گویند یعنی علم حضوری. انسان دارد می‌بیند. حس می‌کند. چیزی که حس می‌کند چچور صعب است؟ بین صعوبت تصور جامع با وجدانی بودن مسئله جمع نمی‌شود. می‌داند چه می‌خواهم عرض کنم؟ این بحث‌ها را حالا بگذارید کنار. آیا حق با آقای نائینی است؟ با آقای آخوند است؟ با ابن فارس است؟ به نظر من این مطلب خیلی مهم نیست؛ چون موردی است. بنا نیست هم در فقه یک‌جا به کار

بباید. مهم که به همین خاطر هم مطرح کردم این بحث را و حس می‌کنم بحث بسیار لازم بود، این که ما شیوه سلوکمان و تعاملمان با یک واژه باید چطور باشد. اگر وارد نباشیم، یک دفعه بحث تبعی را عقلی می‌کنیم یا به عکس، بحث عقلی را می‌خواهیم با تتبع حل کنیم و با عرض معذرت و اعتذار محضر شریف این عالم بزرگ، عرض می‌کنیم روش شما روش حل مسئله نبود. مهم است کیفیت حل مسئله و روش حل مسئله.

این هم از آن مسائلی بود که عموماً به درد می‌خورد. یک نکته چون درس تعطیل بوده یکی دو روز، یک مقداری الان تمامش می‌کنیم. در برگه من نوشتم که اگر معنی متعدد شد مثل این جا، حالا آقای آخوند فرمودند طلب و شیء، آقای صاحب فصول بیان کردند طلب و شأن، شیخ و استاد ما می‌فرمودند طلب و فعل؛ اما نه هر فعلی که حالا در برگه هست. می‌گویم چون این‌ها ریز است، جزئیات است، سریع عبور می‌کنم. یک مقداری در تعیین معنای مادر، من تعبیر می‌کنم، یا بعضاً هم دو معنی دارد کلمه معنای مادر، از غیر آن کار آسانی نیست. این دیگر خبرویت می‌خواهد. ذوق می‌خواهد. علم ادبی می‌خواهد و از همه مهم‌تر در محیط استعمال بودن می‌خواهد. این‌ها را دیگر بگذارید رد بشویم.

معنای ماده امر فرض کنید طلب و شیء، طلب و شأن، عرض کردم چون بنا نیست که در فقه این قسمت به کار ما بیاید، عبور می‌کنیم. مهم دو نکته بود که در این بحث ملاحظه کردید. یکی انواع تعدد معنی و جدا کردن داعی استعمال از معنی و قاطی کردن مورد استعمال با معنی، کار امروزمان و نکته دوم روش‌شناسی تعامل با لغت و مدیریت لغت. وقتی یک محقق می‌خواهد مدیریت کند، باید بلد باشد چجوری مدیریت کند. ان شاء الله که مطلب را می‌گیرید و به شاگردانتان هم منتقل می‌کنید.

الحمد لله رب العالمین.